بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 11 آذر 1392.

بحث در مورد این بود که اگر روایتی وارد شده باشد که بین این روایت و آیه قرآن جمعی وجود نداشته باشد، ادلّه ای که حکم می کند به عدم حجّیّت روایت مخالف کتاب این مورد را می گیرد. خب یک سؤال مطرح این بود که اگر روایتی که وارد شده است جنبه مفسّریّت نسبت به آیه قرآن داشته باشد آیا نمی توانیم بگوییم که این روایت هیچ وقت جزو مصادیق این قانون نیست. چون آقایان می فرمایند که ظهور مفسِّر بر ظهور مفسَّر مقدم است و حکومت خودش یک نوع جمع عرفی هست. و آن اشکالی هم که آنجا مطرح

سؤال:

پاسخ: یعنی در واقع آن مطلبی را هم که باعث می شد که ما بگوییم که مخالف کتاب مراد مخالف نصّ کتاب نیست مخالف ظاهر کتاب هست و اینکه کسانی که جعل حدیث می کردند حدیثی جعل نمی کنند که مخالف نصّ کتاب است این جا نمی گیرد. چون لازم نیست که حتما ما همه احادیثی که مخالف ظاهر کتاب باشد مشمول اخبار ردّ حدیث مخالف کتاب قرار دهیم. همین که فی الجمله بعضی از احادیث مخالف ظاهر کتاب را مشمول این احادیث قرار دهیم کافی است. اگر ما بگوییم احادیثی که مخالف ظاهر کتاب هستند دو دسته هستند. احادیثی که به نحو به لسان حکومت تفسیر هستند و احادیثی که به لسان حکومت تفسیر نیستند. اگر هر دو این دسته ها را بخواهیم از تحت ادلّه ردّ مخالف کتاب خارج کنیم خب چیزی شبیه تخصیص اکثر یا تخصیص تمام موارد می شود استثنای مستوعد می شود. ولی اگر گفتیم که بعضی از موارد مخالف ظاهر کتابی که به لسان حکومت باشد، این مشمول این ادله نیست خب هیچ مشکلی نداریم. خب ولی بنظر می رسد که این مطلب اساسا آن قاعده اینکه ظهور حاکم بر ظهور محکوم مقدّم است اینجا درست تطبیق داده نشده است. بحث ظهور حاکم بر ظهور محکوم مقدّم است در جایی است که حاکم و محکوم هر دو ظهوری دارند که می شود در آن ظهور تصرّف کرد. امکان تصرف در ظهور حاکم هست به قرینه محکوم و امکان تصرّف در ظهور محکوم به قرینه حاکم هم هست. مثلا فرض کنید گفته شده است اکرم العلما از یک طرف دیگر گفته شده باشد انّما العلم ثلاثه آیهٌ محکمه و سنه قائمه آن روایت معروف. خب اینجا ما هم می توانیم اکرم العلما را تخصیص بزنیم بگوییم مراد از علما، عالم به احد امور ثلاثه هست که در روایت ذکر شده است هم می توانیم به قرینه اطلاق اکرم العلما بگوییم مراد از انما العلم آن درجه بالای علم هست که یک امتیاز ویژه و احترام ویژه را به دنبال دارد. مطلق احترام را نمی خواهد تخصیص بدهد به این سه دسته خاص. یا هر دو جور آن ممکن است هم در حاکم می توانیم تصرف کنیم هم در محکوم می توانیم تصرف کنیم اینجا می گویند ظهور حاکم در حکومت، مقدم است بر ظهور محکوم یعنی ظهور حاکم را باید اخذ کرد و از محکوم رفع ید کرد. ولی این در صورتی هست که محکوم صلاحیّت یک همچین حملی را داشته باشد ولو یک حمل خلاف ظاهری که در آن باشد. ولی اگر یک محکوم، محکومی باشد که عرفا یک همچین حملی را بر نتابد به نظر می رسد که اینجا دیگر نباید آن قانون را اینجا پیاده کرد. جاهایی که ما می گوییم جمع عرفی نیست، در واقع به این معنا است که ما در واقع به وسیله حاکم نمی توانیم در محکوم تصرف کنیم. یک ظهوری دارد ولی آن ظهور، ظهوری هست که به آن نحوی که در آن تصرّف کنیم که مطابق حاکم شود، ممکن است معنایش قطعی نباشد نمی خواهیم بگوییم نص است معنایش قطعی نیست ولی به گونه ای بتوانیم تصرّف کنیم که با دلیل حاکم تطبیق پیدا کند این یک نحو تصرّف عرفی وجود ندارد. مثلا فرض کنید در همین مثال اکرم العلما اگر فرد روشن اکرم العلما، یک فرد خاصی باشد عالم دینی باشد ما بخواهیم عالم دینی را از تحت اکرم العلما خارج کنیم این نمی شود. این مجرّد اینکه اگر یک دلیل دیگر وارد شده باشد ولو به لسان تفسیر بخخواهد عالم دینی را خارج کند این یک همچین صلاحیتی را ندارد. این حالا روی مبناهای متعارف قوم که حاکم را بر محکوم مقدّم می دارند و ظهور حاکم را بر محکوم مقدّم می دارند. ما اساسا با این سبک مشی موافق نیستیم و حاکم را برایش خصوصیتی در قبال تقدیم اظهر بر ظاهر و اینها قائل نیستیم و همه اینها را می خواهیم بازگشت دهیم به اینکه تقدیم اظهر بر ظاهر و این جور نیست که اگر حاکم اضعّف ظهورات را داشته باشد بر محکومی که اقوی الظهورات داشته باشد مقدّم هست این کلامی که مشهور شده است که حاکم اگر ظهورش اضعف ظهورات باشد بر محکوم ولو اقوی الظهورات باشد مقدم باشد ما قبول نداریم حالا نمی خواهم

سؤال:

پاسخ: حاکم را مفسِّر تعبیر کنید. لسانس لسان تفسیری دارد

سؤال:

پاسخ: ما می خواهیم بگوییم که این لسان دائما ملازم نیست. بله نفس لسان تفسیر یکی از نکاتی است که می تواند اظهریّت را به دنبال بیاورد. ولی نه، اقتضاء ظهور قوی را دارد. نه فعلیت ظهور قوی. ممکن است یک جایی ظهور محکوم مقدم باشد بر ظهور حاکم این جور نیست که همیشه باید این، حالا اینها بحث هایی هست که باید در جای خودش بیان شود. این یک نکته و نکته دیگر اینکه ما هم در مورد جمع عرفی هم در مورد حاکم و محکوم که آن را هم یکی از اقسام جمع عرفی و به مناطات جمع عرفی می دانیم ما می گوییم همه اینها در جایی هست که یعنی لازمه جمع عرفی این است که ما در دلیلی که از ظهور آن رفع ید می شود، یک نوع تصرّفی در یک اصلی از اصولش باید تصرّف شود چون حالا نمی خواهم وارد تفصیل بحث آن بشوم ما یک مشکلی اساسا در موارد جمع عرفی داریم آن تأخیر بیان از وقت حاجت هست. ما می خواهیم بگوییم از دلیلی که قرینه شود بر تصرّف در دلیل دیگر، ذوا القرینه ما کشف می کنیم نسبت به ذوا القرینه همراه او یا به نحو منفصل قبل از وقت عمل مطلبی وارد شده بوده است که اراده مخالف ظاهر را از آن دلیل بیان کرده باشد. حالا این اجمال قضیه که ما در واقع همیشه یک اصل عقلایی داریم نسبت به دلیل ذوا القرینه ای که از ظهور آن رفع ید می شود یک اصل عقلایی اینها زمین می خورد مثلا نمونه اش را عرض کنم ببینید فرض کنید که ما یک دلیل داریم می گوید که العالم یجب اکرامه. یک دلیل دیگر می آید و می گوید که حالا این جوری مثال بزنم یک دلیل گفته است شما یک طعام باید فطریّه بدهید. دلیل دیگر می گوید طعام مراد خصوص گندم است. ما این احتمال را می دهیم که طعام اصطلاح زمان صدورش اختصاص به گندم داشته است. به مرور زمان در اثر تغییر اصطلاح، طعام از معنای خاص خود به معنای عام نقل پیدا کرده است. ما اینجا در واقع جمع عرفی به این نقل است که اصاله عدم نقل زمین می خورد. یا مثلا گاهی اوقات ما می گوییم یک دلیل گفته است که یک حکم عامی را بیان کرده است یک دلیل دیگر یک مخصّص آن را بیان کرده است. ما اینکه این عام دال بر عموم باشد فرع این است که همراهش یک دلیل مخصّصی وجود نداشته باشد و اینکه همراه عام دلیل مخصّص وجود ندارد به شهادت سلبیه راوی تمسّک می کنیم. یعنی راوی وقتی می گوید که همراه این کلام، کلام دیگری نبوده است که ظهور دلیل را از بین می برد. ما با روایت دوم کشف می کنیم که همراه او قرینه ای بوده است. مثلا در جاهایی که یک تقطیع در روایت رخ داده است و ما به قرینه منفصل آن تقطیع را کشف می کنیم در واقع اصل عقلایی این است که آن کسانی که تقطیع کرده اند، روایت در قسمت های محذوف للتقطیع، ویژگی هایی نبوده است خصوصیاتی نبوده است که آن دخالت داشته است در ظهور دلیل. خب این اصل در جایی محکّم هست که یک دلیل دیگری نیاید این را اثبات کند. ما در واقع ممکن است گاهی اوقات از آن دلیلی که تصرّف در دلیل اول می کند کشف کنیم که این اصل عقلایی که اعتبار شهادت سلبیه راوی است این اصل زمین خورده است. یعنی شهادت سلبیه راوی داشته است که در کلام قرینه ای نبوده است من هر چه در آن مجلس صدور روایات وجود داشته است که در ظهور این کلام دخالت داشته است همه اینها را ذکر کرده اند. این شهادت سلبیه یا صغرویا به وسیله آن ما کشف می کنیم که راوی در مقام بیان همه این جهات نبوده است یا کبرویّا اعتبار این شهادت سلبیه زیر سؤال می رود. علی أیّ تقدیر یک نوع مخالف اصلی اینجا باید باشد و اصلا جمع عرفی را به نظر ما بازگشت به این است که آیا تصرّف در آن ظهور اولا هست قوی تر هست یا مخالفت با اصلی که در این دلیل دوم هست؟ به خاطر همین مثلا اگر در جایی آن عام های عدیده باشد خیلی عام داشته باشیم. ما آنجا می گوییم که با یک دانه مخصص نمی توانیم عام های کثیر را تخصیص بزنیم که عمده تقریب آن همین است که در واقع رفع ید کردن از اصول متعدّد مثلا اصاله عدم خطای راوی امثال اینها یعنی در واقع اگر یک عامی داشته باشیم مثلا یکی از چیزهای دیگری هم که اینجا هست اصل کون المتکلّم در مقام بیان است. این خودش یک اصل عقلایی هست که

سؤال:

پاسخ: نه حالا دو تا یکی تعدادی نمی خواهیم مشی کنیم. بحث این است که چه مقدار مثلا یکی از اصل هایی که گاهی اوقات زمین می خورد اصاله کون المتکلم فی مقام البیان. اصل این است که متکلّم در مقام بیان خصوصیات بوده است. ما از دلیل دوم ممکن است کشف کنیم که متکلّم در دلیل اول در مقامب یان خصوصیات نبوده است. حالا فرض کنید ده تا دلیل ما یک دلیل را ممکن است بگوییم متکلّم در مقام بیان نبوده است دو تا دلیل را متکلّم در مقام بیان نبوده است

سؤال:

پاسخ: نه می خواهم بگویم که گاهی اوقات ظهور مجموع ده تا دلیل کاشفیت مجموع ده تا دلیل در اینکه فی الجمله در بعضی از اینها حتما متکلّم در مقام بیان بوده است

یعنی یقین گاهی اوقات داریم که فی الجمله بعضی از اینها در مقام بیان بوده است این باعث می شود که آن اصل نتواند بر اینها مقدم شود. یا نه یقین هم نمی کنیم یک ظهور قوی ای پیدا می کند که این مجموعه از جهت کاشفیت از کاشفیت آن دلیل ترجیح دارد. این جور بحث ها ما این بحث ها را بر میگردانیم.

سؤال:

پاسخ: نمی خواهم وارد آن بحث ها شوم. من این بحث را برای این آوردم که یک نکته ای دارد که این است ببینید ما در واقع این بیاناتی که ما در جمع عرفی در جاهای دیگر مطرح می کنیم، آن بیانات در ارتباط روایت مفسِّره و آیات نمی آید. به آن شکل نمی آید. باید یک مقداری ان بیانات را تغییر داد. توضیح و ذلک این است که ببینید ما در واقع یکی از مشکلاتی که در تفسیر آیات قرآنی داریم این است ما به چه دلیل نفی می کنیم احتمال وجود قرینه متّصله ای که ظهور کلام را از این معنایی که الآن ما می فهمیم دفع کند؟ شاید شأن نزول خاصی داشته است که این آیه را در یک معنای خاصی ظهور می داده است. شاید همراه این آیه پیغمبر صلوات الله علیه تفسیر این آیه را کنار آن مطلب کرده باشد و این تفسیر به منزله قرینه متصله کلام ظهور کلام را از بین برده باشد. حالا روی مبنای ما که قرینه های متصله هم تأثیر می گذارد آنها را کاری نداریم حالا روی مبنای متعارف قوم می خواهم مشی کنم. ما که بگویم حالا که بحث یک مقداری دایره اش وسیع تر می شود. ولی روی مشی معمول که قرینه متصله مغالیه یا قرینه متصله حالیه هر دو اثر گذار است. لازم نیست همه کلماتی که پیغمبر همراه خواندن آیه ذکر می کند آیه باشد. می تواند پیغمبر همراه خواندن آیه تفسیر نسبت به آیه انجام داده باشند. می تواند شأن نزولی آیه داشته باشد و این شأن نزول اثر گذار باشد در شکل گیری اصل ظهور دلیل. ببینید شکل گیری اصل ظهور دلیل متوقف بر دفع این احتمالات است. این احتمالات را چطور می شود دفع کرد؟ در جاهای دیگر مثلا ما شهادت سلبیه داشتیم که راوی تمام آن چیزهایی که دخالت داشته است را نقل می کرده است ولی در مورد قرآن، قاریان فقط قرآن را نقل می کردند. در کتاب قرآن فقط نصّ قرآن نوشته می شده است. نه تفسیر هایی که پیغمبر در مورد قرآن، نه نقل شفاهی قرآن در آن شهادت سلبیه وجود دارد نه نقل مکتوب قرآن در آن شهادت سلبیه بر این وجود دارد که قرینه منفصلی کنارش نبوده است و همین نکته بوده است که اشخاص مراجعه به مفسّرین می کردند یعنی این نکته ای که فرض کنید اشخاص مراجعه به قطاده می کردند ابن عباس، عکرمه، کی کسانی که به عنوان مفسِّر شناخته شده بوده اند مراجعه می کردند برای شناخت آن ویژگی هایی که باعث می شده است که معنای آیه را تعیین کند. خب ما که آنها را حجّت نمی دانیم قولشان را. ما که کلام آنها را اعتبار قائل نیستیم. ما از کجا می توانیم احتمال وجود یک قرینه متّصله ای که ظهور کلام را به نحو دیگری غیر از آن ظهوری که الآن ما می فهمیم به آن طرف سوق دهد احتمال اینها را چطوری نفی می کنیم؟ به نظر می رسد که اصل نفی این مطلب به خاطر آیات و روایاتی هست که از آن استفاده می شود که قرآن برای شما اعتبار دارد. چون لازمه این مطلب این است که قرآن مصدریّت نداشته باشد ولی ما هم آیات داریم که قرآن را مصدر قرار داده است و تمام قرآن را مصدر قرار داده است و هم روایات داریم که قرآن را مصدر قرار داده است. ما گفتیم که از این آیات و روایات استفاده می کنیم که قرآن مصدر است ولی اینها اطلاق احوالی ندارند که حتی قبل از مراجعه به سنت هم آیات قرآنی اعتبار داشته باشند. پس بنابر این ما اثلا قبل از مراجعه به سنت ظهور آیات را احراز نمی کنیم. نکته بحث من این است ظهور آیات با مراجعه به سنت اصلا ایجاد می شود. احراز می شود حالا ایجاد می شود تعبیر یعنی ما برای ما احراز ظهور آیه قبل از مراجعه به سنت امکان پذیر نیست. به دلیل اینکه فرض کنید روایتی که شما می گویید انّما یعرف القرآن چرا نمی روید از قرآن مراجعه کنید آن روایت در مقام بیان این نیست که شما به قرآن مراجعه کنید به روایت های مفسّره ای که در ذیل آن هست مراجعه نکنید. در مقام اطلاق احوالی نسبت به قبل از مراجعه به احادیث اهل بیت و بعد از مراجعه احادیث اهل بیت نیست. قدر مسلّم آن بعد از مراجعه به احادیث اهل بیت، قرآن و ظواهری را که آن چیزی که به حسب ظاهر معتبر است را معتبر می کند و ما از اعتبار کردنش جهت ظهور را کشف کردیم. چون ما لو لا این ادلّه ای که قرآن را معتبر کرده است اگر این نبود احراز صغرای ظهور نمی توانستیم بکنیم. و این نکته باعث می شود که احادیث مفسِّره، اصلا یک نوع ورود پیدا می کند حالا تعبیر کنیم. یعنی در مقام ظهور، احادیث مفسِّره کاشف از این می شوند که همراه آن آیه تفسیری از پیغمبر بوده است یا شأن نزولی بوده است که آیه را در این معنا ظهور می داده است و این خودش خیلی مهم است ولی این نکته را باید توجه داشت اینکه احادیث مفسِّره بخواهد به آیه همچین ظهوری را القا کند همیشه نیست. این جور نیست که هر آیه ای تحمّل یک همچین ظهوری را داشته باشد. خب خیلی وقت ها ما در واقع خود آیه گاهی اوقات صدر و ذیلش به گونه ای است که ولو آن قرینه مفسِّره نمی تواند این را به آن معنای خاصی که با آن روایت سازگار باشد سوق دهد. این نکته مهم این است که آیا ما می توانیم به قرینه روایات مفسِّره کشف کنیم که آیه قرآن ظهورش به گونه ای است که با آن ظهور سازگار است. اگر بتوانیم از روایات مفسّره یک همچین معنایی را در بیاوریم مرحبا. اگر نتوانیم یعنی مشکل قضیه این است که اگهی اوقات ممکن است این مطلب را نتوانیم استفاده کنیم. پس بنابر این، این اثر گذار هست در فرض کنید که

سؤال:

پاسخ: از روایات مفسّره اگر بتوانیم بفهمیم که همراه آیه قرینه متّصله ای وجود داشته است که آن آیه را به معنای سازگار با آن روایت ظاهر می گرداند فرض کنید حالا نمونه اش را من عرض کنم. بحث شأن نزول که خیلی روشن هست. مثلا این راویتی که هست که باز روایتی که دیروز یک قطعه ای از روایت را خواندم نساکم حرث لکم فاتوا حرثکم أنّی شئتم بعضی از روایات در ذیل این است می گوید أنّی مکانیه است ولی مکانیه به این معنا که می گوید مراد موضع الحرف است. اتیان در موضع الحرف است ولی من قدّام أو من خلط. مراد این است و آیه ردّا للیهود است که گفته اند که اگر کسی من خلط باشد خرج الولد أحول. آن روایتی که در ذیل این آیه وجود دارد. خب ببینید اگر ما ابتدائا بگوییم که این روایت اطلاق دارد. بگوییم روایت اطلاق دارد بدوا. خب این روایت می آید می گوید که اصلا شأن نزول آن این شکلی بوده است ما این اطلاق دلیل را به دلیل اینکه شأن نزول را دخالت نمی دادیم می گفتیم که شأن نزولی ندارد که معنایش را از آن معنا چیز کند. یا مثلا فرض کنید آیه شریفه

إِنَّمٰا يُرِيدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً

ما اهل البیت را اگر گفتیم که مراد مطلق قرابه الرسول است. اگر روایتی در ذیل آن وارد شده است می گوید که پیغمبر، امام حسن امام حسین حضرت زهرا و خودشان حضرت علی را تحت یک کسائی قرار داده اند و گفته اند انّما یرید الله لیذهب عنکم الرِّجل اهل البیت که در واقع همین تحت کساء قرار دادن به منزله یک قرینه متصله ای بر این است که اهل البیت، الف لامش الف لام عهد است و اشاره به یک عدّه مخصوص معیّن است. خب اینها خب مانعی ندارد. ولی فرض کنید که یک روایتی وارد شده باشد و گفته باشد که الصلوه رجلٌ. الصوم رجلٌ. عقیم الصلاه یعنی از اهل بیت پیروی کنید. اصلا این ربطی به نماز خواندن ندارد. یک موقعی هست که آن روایات می گوییم ناظر به باطن قرآن هست می گوییم این نماز ظاهری بدون ولایت لغو است. آن یک بحث است بحث باطن قرآن نه اصلا می گوید که این آیه ناظر هست خود ظاهرش اصلا به این کاری ندارد که شما چه می کنید. این ناظر به این می خواهد بگوید که شما ولایت اهل بیت را داشته باشید. اگر یک روایتی اینگونه باشد این آیه ولو به قرینه منفصله تحمّل این معنا را ندارد. یعنی آن فهمی که اشخاص از اینها دارند به گونه ای بوده است که این آیه به آن معنا اصلا نمی توانسته است حمل شود. یعنی اگر ما به قرینه منفصل یعنی قرینه روایت مفسِّره نتوانیم این آیه را ولو به قرینه روایت مفسِّره آیه تحمل این معنا را ندارد آن روایت مخالف آیه است و باید کنار گذاشته شود. تصور من این است حالا بحث خیلی کش پیدا کرد روایت اصل عاصم بن حمید در تفسیر این آیه به ولایت با آن شکل خاصی که در روایت عاصم بن حمید وارد شده است که ظاهرش این است که ناظر به نزول آیه است نه ناظر به بطن آیه و معنای باطنی آیه و می خواهد بگوید که این ظاهر آیه اصلا این است که ولایت را چیز کنید من المؤمنین المهاجرین آن معنای خاصی که در روایت وجود داشت و این با روایت سازگار نیست. ما قرائنش را در جلسات قبل گفتیم که چه مشکلاتی این روایت دارد و این مصداق ما خالف کتاب الله فذروه هست و این روایت ولو سندا هم معتبر باشد، حجّیّتش را ندارد و نمی شود ما این را حجّت بدانیم.

سؤال:

پاسخ: نه لحن این روایت لحن بطن نیست.

خب مثلا گاهی اوقات می خواهد بگوید که اصلا فرض کنید آن چیزی که بازگشتش به این است که استعمال لفظ در اکثر از معنا ممکن است باشد. یعنی اگر بگوییم که مثلا کسی استعمال لفظ در اکثر از معنا را محال بداند اگر لازمه این روایت همچین امر محالی باشد خب نمی شود این روایت را اخذ کرد و امثال اینها. اینها هم گاهی اوقات اگر به اینها بازگشت کند که به یک امر محالی، جوری باشد که یا امر محال است یا امری که عرف زیر بار آن نمی رود ولو به قرینه منفصل ولو به قرینه یک روایت دیگر می گوید که این روایت تاب تحمّل یک همچین معنایی را ندارد، این ما خالف الکتاب داخل در مصادیق آن هست. عرض من این است که اجازه دهید یک مقداری این بحث خیلی کش پیدا کرد این بحث را جمع کنیم ما حصل عرض ما این است که اگر روایت تفسیری بتواند این جمع عرفی به این معنا عرض کردم اگر روایت آیه قرآن تاب این معنا را داشته باشد دیگر اظهر و ظاهر سنجی نمی شود. یعنی آن نکته ای که ما در جمع عرفی می گفتیم که چون مخالفت ظاهر نسبت به آیه نمی شود. آن بحثی که می کردند که ما نسبت به دلیلی که کنار گذاشته می شود یک نوع مخالفت ظاهری می کنیم عرض کردم اینجا نه، ما یک اصل عقلایی در آنجا کنار گذاشته میشد در روایاتی که بین آنها جمع عرفی برقرار می کردیم. ولی اینجا ما اساسا آن اصلی که می گفت که شأن نزول آیه به گونه ای نیست که مخالف این معنایی هست که ما برداشت می کنیم آن اصل کنار می رود. اصلا موضوع پیدا نمی کند و در نتیجه آنجا به بحث اظهر و ظاهر به آن معنا که ببینیم کاشفیّت آن شهادت سلبیه قوی تر است یا کاشفیّت این روایت. این شهادت سلبیه اصلا اینجا وجود ندارد یا مثلا اصل حالا در مورد بعضی از چیزهای آن اصالت عدم نقل و امثال اینها آنها مشترک است ولی عمده اش آن شهادت های سلبیه ای که در مورد راویان وجود دارد و در آیات قرآنی وجود ندارد سبب می شود که خیلی جنبه مفسِّریّت آسان تر باشد و مدل و سبک آن فرق کند ولی همه اینها در صورتی هست که آیه قرآن صلاحیّت این مفسِّریت را داشته باشد و من تصور می کنم که این روایت مورد بحث ما این صلاحیّت را ندارد. البته روایت های اولوا الارحامی که آنه را به ولایت می زند روایت های زیاد دیگری که داریم آنها منافات ندارد. آنها خیلی هایش جنبه بطنی دارد حمل به بطن می شود کرد و آن مانعی ندارد حمل به جامع می شود کرد آن هم مانعی ندارد آنها خیلی مشکل ندارد یعنی بین جمع بین آن روایات و هم ظهور این آیه و هم روایات دیگری که آیه اولوا الارحام را مربوط به ارث دانسته اند مشکلی نیست. بین هر سه دسته اینها جمع وجود دارد و مشکلی نیست. این است که عرضی که من دارم در خصوص روایت اصل عاصم بن حمید است که آن به نظر من جمع عرفی ندارد نتیجه این است که خلاصه کلام این است که این آیه مربوط به ارث است و از ظهور آیه در اینکه مربوط به ارث هست نمی شود رفع ید کرد. همان ظهوری که مثل اولوا الارحام همان استفاده هایی که از اولوا الارحام می کردید از این هم می شود کرد فقط این یک اضافه ای دا رد آن این است که از آن استفاده می شود که وصیت بر ارث مقدم است. الا ان تسئلوا الی اولیائکم معروفا در یک دایره خاصی وصیتی که نسبت به اولیاء شده باشد آنجا وصیت اولیاء را مقدم قرار داده است. آن اشکالی ندارد این تکه را این مقدار را از این آیه استفاده می شد ولی این در روایت دیگر هم استفاده می شود یعنی همان من بعد وصیه یوصی بها أو دین، همین مضمون در آیات دیگر ارث هم وجود دارد. بنابر این به نظر من خیلی چیز جدیدی در این آیه استفاده نمی شود ولی این آیه نسبت به آیه اولوا الارحام یک نصوصیت بیشتری دارد در اینکه می خواهد نسخ کند آن رسم های سابقی که وجود داشته است آنها به این محکمی نیست ظهورش این ظهورش قوی تر است. ما آنجا هم به قرائن مجموع می گفتیم که ناسخ است ولی اینکه آیه در ناسخ بودن ظهور قوی تری دارد که می خواهد بگوید که این آیه ناسخ رسم هایی هست که در اوایل هجرت وجود داشته است مثل ارث به مافات ارث به ولاء حالا یا ولاء عتق یا ولاء به ضمان جریره که این ارث ها را همه اینها می گوید که این ارث ها با اولوا الارحام صلاحیت معارضه ندارد البته این منافات با این ندارد که در طول در جاییکه اولوا الارحام نباشند مثلا ضمان جریره باشد. اگر ما این آیه نسخ می کند در جایی که اولوا الارحام باشند اما جایی که اولوا الارحام نباشند آیا برادر ایمانی ارث می برد یا خیر این آیه مطلبی را نمی رساند آنها دیگر در سنت و روایات دیگر استفاده می شود که مافات ایمانی در باب ارث هیچگونه اثری حتی در فرض فقدان اولوا الارحام ندارد ولی در مورد ضمان جریره و مولای عتاقه آنها نه در فرض فقدان چیز

سؤال:

پاسخ: نه از مؤمنین و مهاجرین اولا هستند. می گوید اولوا الارحام مقدم هستند اگر اولوا الارحام نباشند چه؟

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد